

بودریار و واقعیت مجازی

نمی‌توان عوامل منحصر و اساسی در فهم و تحلیل کارکرد کالاها به شمار آورد.

به باور او گردش کالاهای مادی در اواخر قرن بیستم در کشورهای پیشرفته تنها در پرتو کارکرد و تنوع نظام نشانه‌شناسی و به طور کلی دلالت‌های زبانی قابل فهم و تفسیر شده است. نکته جالبی که بودریار مورد بحث قرار داد این بود که در جوامع مصرفی جدید، مصرف به هیچ وجه در جهت ارضاء نیازهای واقعی و غیرواقعی افراد جامعه شکل نمی‌گیرد. بلکه مصرف در فرهنگ مصرفی ایجاد کننده رمزگانی عمومی است که در سایه نظام مبادله‌ای گسترش می‌یابد و به مدد همین نظام زبانی است که ابزار تولید و جریان مصرف ماهیتی عقلانی به خود می‌گیرد.

می‌توان گفت بودریار مرحله نخست کار خویش را با نقد نظریه تولید مارکس آغاز کرد. او ارزش مصرفی را در سایه نظریه نشانه‌شناختی سوسور تبیین و تحلیل نمود. مرحله دوم تحقیقات او حتی نشانه‌شناسی سوسور را در توجیه جریانهای اقتصادی - اجتماعی کافی ندانست و بیشتر بر نظام رمزگان (Code) تکیه نمود. او گفت نظام رمزگان سبب می‌شود تا ما واقعیت ملموس و عینی را مورد غفلت قرار دهیم. او در کتاب نقد اقتصاد سیاسی نشانه (A Critique of Political Economy of Sign) (۱۹۷۳) و نیز آئینه تولید (Mirror Production) (۱۹۷۳) نظریه تولید اقتصادی مارکس را به باد انتقاد گرفت و یادآور شد که تفاوت میان ارزش مصرفی (Use-Value) که دارای گوهری بلاواسطه، اصیل و قطعی و غیرقابل انکار فرض می‌شود و ارزش مبادلاتی (Exchange Value) که بر پایه نیازها و ضرورت‌های بازار شکل می‌گیرد قائل به تفکیک گردید و گفت کلیه نیازهایی که در جامعه ایجاد می‌شود خود معلول ساختار مبادله و نیز محصول رمزگان مصرف است. در اینجا مفهوم ارزش مصرفی

ژان بودریار اندیشمند فرانسوی از جامعه‌شناسی مصرف کار خود را آغاز کرد و رفته رفته با نقد فلسفه و جامعه‌شناسی مارکسیستی، طرفداران فلسفه پست مدرن را به خود جلب کرد. نوشته‌های او در گستره‌های مختلفی چون مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی، فیلم‌شناسی، نقد ادبی، اقتصاد، نشانه‌شناسی و فلسفه بحث‌انگیز شد. باید وی را محصول بحثها و قیام دانشجویی ۱۹۶۸ محسوب داشت. در دهه ۱۹۶۰ بود که او به نظریه اجتماعی و جنبه‌های گوناگون جنبش ماه مه ۱۹۶۸ توجه یافت و کارهای تحقیقاتی خود را با رویکردی مارکسیستی آغاز کرد.

رفته رفته سرکوبهای شدید ارتش روسیه شوروی در چک و اسلاواکی و به طور کلی اروپای شرقی وضعیت آموزه‌های مارکسیستی را در معرض پرسش بی‌سابقه‌ای قرار داد. بودریار هم با عنایت به بن‌بستهای نظری و بحرانهای فلسفی اندیشه مارکسیستی کم‌کم نظریه اجتماعی - فرهنگی را از قلمرو تنگ موجبیت (determinism) مکانیکی ناشی از مارکسیسم رسمی متنوع نمود. در همین راستا بود که وی کوشید تا تحلیلهای فرهنگی را از قید تاویل‌گرایی اقتصادی ناشی از نظام مارکسیستی رها کند. کتاب او موسوم به نظام اشیاء (System of Object) (۱۹۶۶) و نیز جامعه مصرفی (La societe de Consommation) (۱۹۷۰) با همین مضمون نگارش یافت.

بودریار از استادش هانری لوفیور (Lefebvre) آموخت نظریه مارکسیسم رسمی جوابگوی بحرانهای فرهنگی - فلسفی اروپا نیست. او در این دو اثر مدعی شد که بر خلاف نظر مارکسیستها که مدعی بودند مهم‌ترین عامل اقتصادی همان فراگرد تولید است، باید به عنصر مصرف در جامعه عنایت نمود. جامعه به طور کلی بر پایه اصل مصرف است که شکل می‌گیرد و مقولات اقتصادی چون نیاز، عرضه، توزیع و سود را



آنچه در نظام مبادلاتی جدید از نظر بودریار وارد فرهنگ مدرن شده است ارزش نشانه‌شناختی (Sign - Value) است. بدین معنا که محصولات و کالاها از نظر ارزش با پایگاه اجتماعی، قدرت و جاهت اجتماعی ارتباطی تنگاتنگ پیدا می‌کنند. در نظام پیشین که مبادلات بر پایه ماهیتی نمادین بود، داد و ستد جنبه تحفه، بخشش، هدیه و جشن و سور و ضیافت و آیینهای مذهبی داشت. این تعبیر درست در تقابل با نظریه مارکسیستی قرار می‌گیرد که تولید را در کلیه جوامع قابل اعمال می‌داند. تولید به نظر بودریار تنها در جوامع مدرن سرمایه‌داری از اولویت برخوردار شد و با ظهور جوامع پست مدرن دوباره تولید نقش محوری خود را از دست داد و مصرف در ارتباط با نظام رمزگان از اهمیت برخوردار شد.

دنیای وانموده‌ها

بودریار در سالهای دهه هشتاد مدعی شد که ما در عصر وانموده‌ها (Simulation) به سر می‌بریم. این فراگرد از رشد و گسترش تکنولوژیهای اطلاعاتی از جمله کامپیوتر و رسانه‌های همگانی شروع و به سازمان جامعه بر حسب رمزگان وانموده تداوم می‌یابد. بودریار مدعی است که جامعه مدرن از مرحله متالورژیک (Metallurgic) به مرحله نمادین و وانمودگی (Semiurgic) سیر نموده است. در جامعه جدید نشانه‌ها و نموده‌ها واجد اعتبار و اصالت خاص خویش اند و نظم نوینی را به وجود می‌آورند که از انگاره‌های زبانی خاصی تبعیت می‌کند. با ظهور پدیده جدیدی موسوم به فرآیند نمودگاری (Semiurgic) نشانه‌ها هر چه بیشتر بر شتون و جلوه‌های زیست از میان چیره می‌شوند. در اینجا است که نشانه‌ها، رمزها و مدلهای دلالتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند و ماهیت تجربه فرهنگی اجتماعی را شکل می‌دهند.

به هیچ وجه از تحریفها و دستکاریهای بازار بر کنار نیست زیرا که ارزش مصرفی خود در متن بازار به وجود می‌آید. از این رو باید گفت ارزش مصرفی دارای استقلال نیست بلکه خود معلول و جانشین و گاهی مشتق از ارزش مبادلاتی است (وانموده‌ها و وانموده‌ها). در حقیقت بودریار با انتشار کتاب آئینه تولید نظریه مارکسیستی را کلاً مورد طرد و انکار قرار می‌دهد و صریحاً ادعا می‌کند که اقتصاد سیاسی مارکسیستی به هیچ وجه جوابگوی بحثهای مهم معاصر نیست، افزون بر این نمی‌توان در سایه آن جوامع سنتی را تحلیل نمود.

بودریار با به کارگیری دستاوردهای ساختارگرایی فرانسه جوامع را از لحاظ مبادلات به دو دسته تقسیم کرد: یکی جوامع سنتی یا پیشامدرن و دیگر جوامع مدرن. جوامع مدرن معمولاً در پرتو تولید تحلیل می‌شود، اما جوامع پیشامدرن در سایه مبادلات نمادین قابل شناخت است. این تحلیل او بیشتر به دوران رویکرد مارکسیستی او مربوط می‌شود. به گفته او در جوامع پیشامدرن مبادله در چارچوب معاملات نمادین که هنوز رمز ارزشی در آنها ملحوظ نیست صورت می‌گیرد. ارزش مبادلاتی در نظام سرمایه‌داری به وجود آمد. در این نظام که با نظام مبادله نمادین فاصله می‌گیرد مبادله کالاها بر حسب قوانین بازار شکل می‌گیرد. ارزش اقتصادی در این نظام بر پایه قوانین اقتصاد سیاسی تعیین می‌شود.

در جامعه‌های نشانه‌شناختی انگاره‌ها و رمزهاست که تجربه‌ها را جهت‌بخشیده و تفاوت و تمایز آشکار میان واقعیت و نشانه را از میان برمی‌دارند.

بودریار بابه کارگیری اصطلاح معروف مارشال مک‌لوهان، Implosion یا انفجار از درون، مدعی است که در دوران کنونی مرز میان تصویر یا وانموده و واقعیت در معرض انفجار درونی (Implosion) قرار می‌گیرد و به‌طور کلی در راستای این جریان زمینه‌های واقعیت در معرض زوال قرار می‌گیرد.

جهان تلویزیونی برای مثال جانشین جهان واقعی می‌گردد و مثلاً رابرت یانگ (Robert Young) در نقش دکتر ولبی در سریال تلویزیونی Welby جانشین پزشکان واقعی گردیده و هر روزه هزاران نامه از مخاطبان خود دریافت می‌کند که راجع به امراض خویش از او سؤال می‌کنند و به همین علت شرکت‌های تولید و عرضه قهوه برای تبلیغ قهوه بدون کافئین از چهره او بهره می‌جویند زیرا در ناخودآگاه هفتاد میلیون بیننده تلویزیونی او نوعی پزشک واقعی محسوب می‌شود.

همچنین رمون بار (Raymond Burr) هنرپیشه معروف در سریال تلویزیونی پری میسون (Perry Mason) در نقش یک وکیل موفق هر روز هزاران نامه دریافت نموده و از او خواسته می‌شود که در دادگاه شرکت نموده و از موکلین خود دفاع کند و یا همین رمون بار در نقش آبرون سایید در روز صدها تقاضای خدمات پلیسی و کارآگاهی دریافت می‌دارد. حتی میلیونرها، بادی‌گارد‌های خود را از میان بادی‌گارد‌های سینمایی یا تلویزیونی انتخاب می‌کنند.

در توجیه و تبیین این تجربیات بودریار از واژه واقعیت مجازی (hyper-reality) یا واقعیت اغراق‌آمیز بهره گرفته است. در دنیای چیرگی واقعیت مجازی میان واقعیت و عدم واقعیت هیچ‌گونه حد و مرزی وجود ندارد. در اینجا بودریار پیشوند hyper را در معنای افراطی و اغراق‌آمیز و حتی استعاری خود به کار برده است.

به قول بودریار بارزترین مصداق واقعیت مجازی را باید در مجموعه دیزنی‌لند (Disney land) ملاحظه نمود. امروزه همه نهادها و مؤسسات آمریکایی با انگاره دیزنی‌لند قابل قیاس است. به نظر بودریار واقعیت مجازی عبارت است از شرایطی که در آن انگاره‌ها جانشین واقعیت می‌شوند. برای مثال خانه‌های آرمانی در نشریات زنان و نیز مدل‌های زیبا در سالن‌های مدهمگی جانشین واقعیت می‌گردند. به‌طور کلی مردم هر چه بیشتر می‌کوشند از زندگی و انگاره‌های تجربی هنرپیشگان سینمایی و تلویزیونی تقلید کنند. در آمریکا دادگاه‌های تلویزیونی از دادگاه‌های واقعی جذاب‌تر و پرطرفدارترند. حتی مواعظ کشیش‌های تلویزیونی طرفداران بیشتری از مواعظ کشیش‌های کلیسا را به خود جلب نموده است. اکثر کشیش‌های تلویزیونی خود هنرپیشه هستند. امروزه مرز میان اطلاعات و سرگرمی‌ها در تلویزیون در هم ریخته و تصویر جانشین واقعیت شده است. حتی اخبار جدی سیاسی هم ماهیتی سرگرم‌کننده به خود گرفته است و ماجراهای واقعی جنگ و قحطی و نزاع‌های منطقه‌ای به نمایش‌های ملودراماتیک تبدیل شده است.

حملات آمریکا در جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس و همین

یورش اخیر بیشتر با ضرورت‌های تلویزیونی شبکه‌های CNN، CBS، FOX News، NBC و ABC تطبیق یافته بود. طبق تحقیقاتی که انجام شده است اولین موشک از فراز ناوگان آمریکا به طرف عراق درست ساعت ۶:۳۰ عصر به وقت شرق آمریکا یعنی آغاز بخش اخبار شلیک شد. اخبار تلویزیونی از مدل برنامه‌های سرگرم‌کننده مثل «خیابان پنجاه و هفتم» و نیز شگردهای MTV تأسی می‌جویند. از این رو اخبار امروزه به infotainment تعبیر می‌شود که ترکیبی است از Information و entertainment یعنی اطلاعات و سرگرمی.

همه می‌دانند که مبارزات ریاست جمهوری در صورتی موفقیت‌آمیز خواهد بود که ماهیت تلویزیونی آن بر سایر جنبه‌ها مسلط باشد. از این رو تبلیغات تلویزیونی و سایر ترفندهای رسانه‌ای در پیروزی انتخاباتی کاندیداها نقشی انکارناپذیر ایفا می‌کنند.

در نظریه انفجار درونی (Implosion) بودریار مرز میان واقعیت و مجاز از میان می‌رود، یعنی در واقع معناها و پیامها درهم می‌آمیزند و سیاست، سرگرمی، تبلیغات و جریان اطلاعات همگی به یک واحد تبدیل می‌شوند. همه شئون جامعه در یک جریان فروریزی از درون با هم ادغام می‌شوند و مرزهای محکم و قطعی خود را از دست می‌دهند. یعنی دیگر میان سیاست، تفنن، سرمایه، کار، فرهنگ والا و فرهنگ توده‌ای تفاوت و مرزی وجود نخواهد داشت. دیگر بنیاد و ساختار محکمی در حوزه زبان، جامعه و فرهنگ باقی نمی‌ماند. گستره اصلی جهان در سیلان رویدادها و اتفاقات خلاصه می‌شود و مرز میان فلسفه، جامعه‌شناسی، و نظریه سیاسی از میان می‌رود. آنچه باقی می‌ماند منظومه شناور نشانه‌ها، رمزها، انگاره‌ها و وانموده‌هاست. به‌طور کلی واقعیت در گردوغباری از نشانه‌های مه‌آلود محو می‌شود.

بودریار برای روشن شدن سیر مدارج و شئون نشانه‌ها به چهار پویه اشاره کرده است. در پویه نخست نشانه عبارت است از بازتاب و پژواک واقعیت. در پویه دوم نشانه واقعیت بنیادین را پشت پرده‌ای از ابهام قرار می‌دهد که او ظهور و رواج ایدئولوژی را با این مرحله مرتبط فرض می‌کند و آگاهی کاذب را مصداق همین معنا تلقی می‌کند، اما در مرحله سوم نشانه غیاب واقعیت بنیادین را مستور می‌سازد. در مرحله چهارم که اروپا در آن به سر می‌برد و راه‌گریزی از آن وجود ندارد نشانه هیچ مناسبتی با واقعیت ندارد، بلکه باید آن را صرف وانمودگی بدون مرجع فرض نمود.

گاهی بحث‌های بودریار مورد سوءتعبیر و سوءاستنباط قرار گرفته و به همین جهت مورد ایراد واقع شده است. برای مثال ناپدید شدن واقعیت (disappearance of reality) چیزی است که به ندرت ممکن است واقعه‌ای تاریخی را شکل دهد. یا واقعیت همواره وجود دارد اما تنها در ذیل لایه‌های غیرقابل نفوذ وانمودگی پنهان می‌شود. در این صورت بعضی ادعای بودریار در مورد ناپدید شدن آن را وجهی ادعای شعارآمیز تلقی می‌کنند، و می‌گویند چنین چیزی اصلاً وجود نداشته است. در این صورت آنچه را که بودریار مطرح کرده مؤید این مدعاست که آنچه واقعاً وجود دارد همواره به کنش بازنمایی و تجسم

متکی است. اکثر ایرادات مطروحه در مورد نظریه واقعیت مجازی بر پایه تقابل مطلق میان واقعیت و مجاز استوار گردیده و این درست چیزی است که بودریار مخاطبان خود را نسبت به آن برحذر داشته است. محور اصلی بحث و استدلال او در این نکته خلاصه می شود که باید میان وانمودگی (Simulation) و میسیس یا محاکات و تقلید قائل به تفکیک شد. برای مثال کسی که مرضی را مورد تقلید قرار می دهد یعنی تمارض می کند، گاهی تقلید و تظاهر او آنقدر به واقعیت نزدیک می شود که تفکیک میان حالت بیمارگونه مزبور و سلامت برای متخصصین هم دشوار می شود. برای مثال بعضی قادرند حالات هیستریک را چنان تقلید کنند و واکنشهای روان تنی آنها به قدری طبیعی است که یک روانکاو نیز قادر نخواهد بود میان حالت واقعی و وضعیت تمارض گونه فرد مورد نظر تفکیک قائل شود. بودریار این وضع را تحت عنوان وانمودگی مورد بحث قرار داده و می گوید این درست وضعیتی است که



ما در عصر حاضر با آن رویه رو هستیم.

جالب اینجاست که بودریار نظریه وانمودگی خود را در سفرنامه معروف خود موسوم به آمریکا به وضوح تشریح نموده است. او در سال ۱۹۸۶ کتاب معروف خود آمریکا را منتشر کرد و در سال ۱۹۸۸ این کتاب به زبان انگلیسی در انگلستان به چاپ رسید. جالب اینجاست که در آمریکا ناشری برای چاپ این کتاب اعلام آمادگی نکرد. در واقع این سفرنامه را می توان نوعی پژوهش میدانی در فعالیتهای تحقیقی بودریار به شمار آورد. او در این کتاب کلیه شئون و جلوه های حاکم بر جامعه آمریکا را مصداق بارز واقعیت مجازی قلمداد نمود و گفت در این سرزمین شکاف میان واقعیت حقیقی و مجازی از میان رفته است. در این جامعه واقعیت جای خود را به مجاز داده است. در حقیقت وانموده های وسوسه انگیز و فریبنده جای واقعیت خشک و بی جان را می گیرد. ما در برخورد با جامعه آمریکا نباید از شهر به سینما برویم بلکه باید از سینما آغاز کنیم و مصادیق و نمودهای عمده آن را در شهر جست و جو کنیم. اما

سرانجام به برهوتی بی پایان برمی خوریم. می توان گفت برهوت مورد بحث بودریار تمثیلی است از وضعیت کنونی انسان پسمادرن. به گفته او با ورود به سرزمین آمریکا گویی به سرزمین عجایب قدم گذارده ایم.

او در جامعه آمریکا، کالیفرنیا را گوهر این برهوت قلمداد کرده است و مدعی است که کالیفرنیا سرزمینی شگفت انگیز است زیرا انسان در آنجا احساس می کند از هر چه فرهنگ نام گرفته، رها شده است. در کالیفرنیا فرهنگ اروپایی چون بخار به هوا رفته است. در آنجاست که آدمی خود را رها شده احساس می کند. دیگر مسئله فرهنگ و طبیعت در این سرزمین مطرح نیست، بلکه آنچه هست، وانمودگی صرف است. از هالیوود گرفته تا دیزنی لند که هر دو در همین کالیفرنیا احداث شده اند. آمریکا متنی واقعی نیست بلکه نوشتاری است استعاری و لذا باید با آن به همین نحو برخورد نمود. در آنجا هر چه هست صورت خیال دارد (Image). بودریار می گوید آمریکا و به خصوص کالیفرنیا به وجهی با سینما مرادف است. به نظر او برای شناخت آمریکا باید سه مقوله سرعت، فضای جغرافیایی و همگونیهای بیناحسی را مد نظر قرار داد. برای فهم ارکان و عناصر این جامعه باید به دانش نشانه شناسی، ایماژ و فراگرد وانمودگیها مسلط بود. هر کس به این سرزمین قدم می گذارد در پی کشف چیز تازه ای نیست بلکه به دنبال آن است تا تصویر ذهنی خود را با تحقق خارجی آن منطبق کند. بودریار می گوید وقتی در لس آنجلس سوار اتومبیل می شوی احساس می کنی که به دنیای جادویی و سحرآمیز سینما وارد شده ای و گویی خودت در فیلمی شرکت داری. در این سینما از هنر و فرهنگ به معنای کلاسیک آن خبری نیست.

بودریار و نقد اندیشه های فوکو

بودریار در سال ۱۹۷۷ کتاب فوکو را فراموش کن را در فرانسه منتشر کرد که جامعه روشنفکری آنجا را به لرزه درآورد. او این کتاب را در اوج شهرت فوکو منتشر کرد و با نوشتن این کتاب بحثهای تئوریک خود از جمله «انقلاب فرهنگی» و «تعرض نمادین» (Symbolic Transgression) را رها کرد و به جانب وجهی نیهیلیسم و کلی باوری (Cynicism) روی آورد. او در همین کتاب مفاهیم اصلی نظریه انتقادی را به چالش گرفت و حتی نظریه های مارکسیستی - فرویدی را در خصوص میل و تمنا (Desire)، را به باد انتقاد گرفت. او فوکو را متهم کرد که در دایره بسته سنت کلاسیک فرانسه گرفتار آمده و به همین جهت است که پا را از موضوعاتی چون دانش، قدرت، جنسیت و دیوانگی فراتر نمی گذارد. به نظر او فوکو نیز چون سایر روشنفکران فرانسه قادر نیست زنجیره های محکم سامانهای دانشگاهی را از پاهای خود باز کرده و به مسائل تازه زمان ما بپردازد. از این روست که موضوعات کهنه ای چون دانش و قدرت را برای چندمین بار مورد بحث قرار می دهد. بودریار فریاد برمی آورد که «قدرت مرده است». امروزه قدرت در گستره واقعیت مجازی خرد، و ذره ذره گردیده، به قسمی که دیگر تأثیری از آن باقی نمانده است. (۱۲-۱۱ Forget Foucault) بودریار می گوید فوکو را باید فراموش کرد زیرا نظرات او

کنهنه و فرسوده شده است. قدرت خرد و کلان در شبکه رمزاها، نشانه‌ها و نمادها و وانموده‌ها مدفون شده است. امروزه قدرت مطلق همانا وانمودن است. فوکو در بحث قدرت خویش از اموری چون رسانه‌ها، مصرف، مد، تفریح و سرگرمی و نشانه‌شناسی غافل مانده است و بنابراین با غفلت از این امور تحلیل او از جامعه و قدرت عقیم و و سطحی باقی می‌ماند. در واقع بودریار در نقد نظریه قدرت فوکو نظریه نشانه‌شناختی قدرت را جانشین آن نموده است. فوکو در آثار بعدی خویش همواره ساختار و حرکت و پویایی قدرت را مورد تأکید قرار داد. اما بودریار مدعی شد که در جامعه مبتنی بر واقعیت مجازی و اغراق آمیز همه چیز در روابط وانمودگی مستحیل می‌شود و قدرت ماهیتی سخت استعاری و انتزاعی به خود می‌گیرد و لذا تعیین حد و مرز و جغرافیای آن امکان‌پذیر نیست.

در کتاب **فوکو را فراموش کن** نقد بودریار به فوکو محدود نیست بلکه دلوز و گوتاری را هم در برمی‌گیرد و بعداً نظریه لیوتار را هم به چالش می‌گیرد. او مدعی است که آنها قدرت را در شکل جدید آن نمی‌شناسند. این قدرت ماهیتی نشانه‌شناختی به خود گرفته و به همین جهت نمی‌توان آن را در چارچوب سیاست مولکولی (Molecular) مورد تحلیل قرار داد. بودریار در این کتاب از فریفتگی و جاذبه‌های فریب‌انگیز سخن به میان آورده و مدعی است که رمزاها، کدها و نشانه‌ها و انگاره‌ها همگی دارای قدرت جاذبه اغفال‌انگیزی هستند و لذا افراد را به طرف خود جذب می‌کنند. این خصوصیت راهبردهای مهمی را به دنبال دارد. به طور کلی وانموده‌ها دارای این ویژگی اغفال‌کننده محسوب می‌شوند. او در کتاب **راهبردهای هلاکت بار (Fatal Strategies)** که در سال ۱۹۹۰ به انگلیسی ترجمه شد، در مورد ابژه‌های فریبنده سخن گفت. در این چارچوب اشیاء از قلمرو دیالکتیک معناها خارج می‌شوند یعنی با سیر به جانب کرانه‌ها و محدوده‌های خود همه معیارها را در هم ریخته و دیگر ارتباط میان سوژه و ابژه به صورت مدرن قابل تصور نیست. دیگر سوژه هیچ‌گونه تسلطی بر ابژه نمی‌تواند داشته باشد، زیرا بازی تسلط سوژه بر ابژه به پایان رسیده است. در واقع خود سوژه چون شأن مسلط خود را از دست داده همواره خود در عرض انگیزشهای ابژه قرار می‌گیرد و گاهی مقهور ابژه می‌شود. دنیای بودریار در گذرگاه نیروهای مرموزی قرار دارد که واژگونی، وفاحت (obscenity) خیالبافی، توهم و پندار از جمله آنهاست. در جهان کنونی میل به ایجاد تکان و شوک بر هر چیز دیگری چیره شده است.

پایان تاریخ

یکی دیگر از تأملات واجد اهمیت فلسفی بودریار نظریه‌ای است که در باب تاریخ است. با طرح نظریه پسامدرن، نظریه پایان فلسفه، پایان هنر، پایان تاریخ، پایان متافیزیک و پایان فرهنگ مطرح شد. هیدگر با تفسیر اندیشه‌های نیچه به پایان متافیزیک اشاره کرد. بودریار و سایر اندیشمندان همزمان او، به نحوی مفهوم پایان را در بحث از فرهنگ هنر و تاریخ مطرح کردند. بودریار می‌گوید انسان پسامدرن چنان زندگی می‌کند که گویی از گذرگاه تاریخ بیرون افتاده است، یعنی با ناپدید شدن تولید

به عنوان شاخصه اصلی مدرنیته و ظهور نشانه‌ها، آدمی به صحنه فراتاریخ قدم گذاشته است. تاریخ جوهر مدرنیته را تشکیل می‌داد و بازوال مدرنیته این جوهر نیز چون بخاری در فضا پراکنده می‌شود. در چارچوب مدرنیته آدمیان امید خود را در غایات تاریخی می‌جستند، اما با فروپاشی ارکان مدرنیته انقلاب، دمکراسی، سوسیالیسم، پیشرفت و بهزیستی انسان دچار تزلزل شده است.

به همین جهت مادر زندگی کنونی جهت و سمت و سوی خود را فراموش کرده و دچار سرگیجه شده ایم. او در مقاله‌ای تحت عنوان «سال دو هزار قبلاً رخ داده است»، غرض و مقصود خود را از پایان تاریخ تشریح می‌کند و می‌گوید در مرحله انحلال تاریخ جهت و سمت و سوی همه امور از میان خواهد رفت.

نقد نظریات بودریار

انتقادات زیادی بر نظرات و رویکردهای فلسفی - اجتماعی او وارد شده است؛ یکی آنکه رویکرد نیست انگارانه وی هیچ امیدی برای فعالیت سیاسی باقی نمی‌گذارد، از جمله محور تفاوت میان امر واقعی و امر مجازی یا ساحت فراواقعی امکان دخالت سیاسی در جریانهای دمکراتیک را با دشواری روبه‌رو می‌کند. وقتی در همین مورد از او سؤال شد در جواب گفت باید منتظر بود تعادلها و موازنه‌های غیرعادلانه و افراطی بر هم خورده و طغیان و خلسه و شور و سرمستی جانشین ژرف اندیشیهای خردباورانه اما سست گردد. مردم عادی و توده‌ها که از هیچ‌گونه ژرف اندیشی برخوردار نیستند در سایه مطایبه، طنز و هجو بهتر با واقعیت‌های تلخ روبه‌رو می‌شوند. امروزه روشنفکران انقلابی خود دنباله‌رو توده‌ها شده‌اند، زیرا چیزی برای عرضه کردن ندارند. روشنفکران خود را بیش از حد در سوژه یا دنیای ذهنی غرق می‌کنند، حال آنکه مردم عادی بر روی زمین راه می‌روند و بیش از هر چیز به حقیقت و ابژه توجه دارند.

یکی دیگر از نظرات او که مورد انتقاد قرار گرفته این است که بودریار می‌گوید ما با آینده‌ای شگفت روبه‌رو هستیم. یعنی دیگر انتظار به پایان رسیده، زیرا همه چیز تمام شده و بنابراین هر چیزی که فکر کنید محکوم به تکرار است، به قول نیچه ما محکوم به اصل بازگشت جاودان هستیم. این بازگشت و تکرار تقدیر محتوم غرب پسامدرن است.

بودریار در کتاب **استراتژیهای هلاکت بار**، از جامعه سرطانی و فاجعه آمیز سخن گفته است. بودریار می‌گوید فاجعه قبلاً رخ داده است. انسان همواره با فاجعه (catasotrophe) دست و پنجه نرم می‌کند و در شرایط بی‌نظمی و فروریختگی فرهنگی به سر می‌برد. ما از گذرگاه فاجعه‌ها عبور می‌کنیم و به فراسوی غایتها hyper-telia می‌رسیم. فاجعه عبارت از شتاب، سرعت فزونی و وجهی جابه‌جایی است که هیئت تازه‌ای را نوید می‌دهد. این فاجعه متضمن گونه‌ای دگر دیسی و استحاله است.

یکی از انتقادات عمده‌ای که بر نظرات بودریار وارد شده، عدم توجه به اوضاع و احوال و بحرانهای اجتماعی - اقتصادی

است. او میان حقیقت و اسطوره‌های اجتماعی - فرهنگی هیچ‌گونه تفکیکی قائل نیست. به نظر او حقیقت و کذب دوروی یک سکه‌اند. افزون بر این او ارزشهای اخلاقی را در شبکه‌ای از نمایه‌ها و انگاره‌ها مستحیل می‌بیند و لذا به وجهی نسبی باوری افراطی در حوزه اخلاق قائل است و همین امر داوری و حکم در مورد جریانات سیاسی - اجتماعی و تاریخی را با دشواری روبه‌رو می‌سازد. در جامعه بودریاری هیچ‌گونه هنجار استوار و قابل اتکایی وجود ندارد و همه چیز در حال سیلان و حرکت و لذا ناپایدار است و در چنین جامعه‌ای به قول معروف هیچ چیز بر پایه هیچ چیز دیگری نیست و همه پدیده‌ها رو به سوی فاجعه دارند. از این رو وجهی سرگشتگی پایان‌ناپذیر بر همه شئون هستی مسلط است و در چنین وضعی هیچ‌گونه امید به بهبود و صلاح و فلاح متصور نیست.

□ شما درباره بودریار و اندیشه‌هایش به طور کامل بحث کردید، اما اگر بودریار را به عنوان مؤلف در نظر بگیریم و از زاویه‌ی متنها به جریان نگاه کنیم، اتفاقاتی می‌افتد که برای من



جای سؤال دارد. یکی از کارهای مهم بودریار توجه دوباره به اقتصاد نشانه‌ای بود، یعنی کاری که آلتوسر در کتاب خوانش سرمایه‌نجه تمام رها کرد. در واقع کاری که بودریار در حوزه معنی‌شناسی انجام داد، توجه دوباره به اقتصاد خوانش بود و فلسفیدن، سیاست، کنش اجتماعی را به عنوان یک کار اقتصادی که خوانش خود را دارد مطرح کرد و در کتابش (مبادله نمادین و مرگ) به این نتیجه رسید که اقتصاد خوانش به هم خورده، خواندن ناممکن شده است و از آنجا که خواندن با نوشتن وحدت دارد، نوشتن تمام شده و اینجاست که پایان نظریه را اعلام می‌کند. اما در مورد آن سوء تفاهم که فرمودید پیش آمده، ناشی از این است که خیلیها فکر می‌کنند که پایان خواندن و به هم خوردن تعادل اقتصاد خوانش به این معناست که دوره نوشتار تمام شده، در صورتی که به موازات همین بحث، دریدا مقاله‌ای دارد که «پایان کتاب و آغاز نوشتار» نام دارد. در واقع بودریار امید تازه‌ای را درباره نوشتار مطرح می‌کند.

همچنین کاش به جای بررسی خطی آثار بودریار، از زاویه

متنها و نوشتارشناسی درباره او بحث می‌شد. عملاً همان طور که بودریار تمام شدن نوشتار را مطرح می‌کند اتفاقاً توجه او به نشانه‌شناسی، نشانه‌شناسی شهر، روستا و متونی که خواننده از جمله پروست تعطیل شدن نشانه‌شناسی را نشان می‌دهد. نشان می‌دهد وقتی برهوت وجود دارد، پس نشانه‌ای هم وجود ندارد و در واقع ما در حوزه دل‌های سرگردان به سر می‌بریم و آن برهوت هم به عنوان استعاره‌ای از تعطیل شدن نشانه‌شناسی مطرح است. سؤال من این است که نسبت hyper-reality که به واقعیت مجازی ترجمه کردید با hyper-text یا ابرمتن چه می‌تواند باشد.

■ **ضمیران:** واژه متن یا نوشتار در نوشته‌های دریدا سخت مورد توجه است و شاید محور بحثهایی که دریدا در نوشته‌های خودش مطرح می‌کند بحث متن، ابرمتن یا متن مجازی باشد، اما خود بودریار هیچ‌گاه اشاره دقیقی به مسئله متن و نوشتار به آن صورتی که مدنظر دریدا بوده، نکرده است. در حقیقت کاری که بودریار در جامعه فرانسه انجام داد، این بود که ساختارگرایی را به عنوان زمینه پرش نظری خویش قرار داد و سعی کرد مسائل، مطالب و رویکردهای فرهنگی را که در جهان غرب و به خصوص در فرانسه مطرح بود با نگاه تازه‌ای مورد نقادی قرار دهد. بنابراین این نگاه تازه نقادانه از دیدگاه او در سایه بدو نشانه‌شناختی به بهترین وجه قابل توجیه بود. اما بعدها همین نگاه نشانه‌شناختی را برای شناخت پدیده‌های جدیدتر کافی ندانست و سعی کرد با ابزار نظری جدیدتری وارد میدان شود و به همین دلیل او چند واژه را مورد بحث قرار داد و حتی واژه hyper-reality را خودش ساخت که اگر بخواهیم این واژه را به «ابر واقعیت» ترجمه کنیم مشکلی که ایجاد می‌شود این است که وصف ابر یا واژه hyper در این معنا به طور دقیق قابل انطباق نیست. به عقیده من وقتی واژه hyper در برابر واژه‌ای قرار بگیرد هم در زبان فرانسه و هم در انگلیسی بیشتر به وضعیت اغراق‌آمیز و بیمارگونه اطلاق می‌شود، مثلاً وقتی پیشوند hyper را جلوی واژه tension بگذارید آن وقت hyper-tension به معنی فشار خون است یعنی فشار نامتعادل خون در سیستم بدن. بنابراین وقتی پیشوند hyper را در کنار reality قرار دهید، وضعیتی افراطی، غلوآمیز و غیرطبیعی برای فرد در ذهنش ایجاد می‌شود.

□ نسبت بین وانمودگی و محاکات و تقلید و همچنین نسبت بین سطح و ژرفا در نظریه بودریار چیست؟

■ **ضمیران:** تفاوت وانمودگی یعنی simulation و mimesis در این است که در وانمودگی وضعیت واقعی با وضعیت مجازی چنان درهم ادغام می‌شود که برای ما امکان تشخیص باقی نمی‌ماند. اما در محاکات چنین وضعیتی نیست و ارتباطی که بین محاکات شونده و محاکات کننده برقرار می‌شود، قابلیت تفکیک دارد. دوم اینکه وقتی بحث hyper-reality مطرح شود دیگر از ژرفا نمی‌توان صحبت کرد. چون ژرفا وقتی مطرح می‌شود که واقعیتی وجود داشته باشد و واقعیت یا حقیقت دارای لایه‌هایی است که به ژرف و سطح قابل تقسیم است اما وقتی به hyper-reality معتقد شدید، بحث ژرفایی مورد و غیرقابل طرح است.